



سفارتی منسوب به امپراتوری چین،

نزد امیرنصر بن احمد سامانی:

مدخلی بر تاریخ نظامی سامانیان*

• کلیفورد ادموند باسورث
مترجم: مجتبی خلیفه

توضیح مترجم:

کتاب الذخائر و التحف نوشته قاضی بن الزبیر، تألیف قرن پنجم هجری، در ایران کتاب کم شناخته‌ای است. تنها نسخه به دست آمده آن در جلد اول مجموعه «التراث العربی» به تصحیح پروفیسور محمد حمیدالله (کویت، ۱۹۵۹، صص ۲۵ - ۳۶۷) به چاپ رسیده است. پروفیسور کلیفورد ادموند باسورث مقاله حاضر را براساس کتاب یادشده به رشته تحریر در آورده است. مقاله باسورث از سه قسمت تشکیل شده است: ۱- مقدمه‌ای در معرفی نویسنده و کتاب الذخائر ۲- ترجمه فصل چهارم از متن اصلی کتاب یاد شده که در بردارنده گزارش و شرح سفارت هیأت امپراتوری چینی به دربار سامانیان است، ۳- تحلیل و نتیجه‌گیری باسورث از این گزارش. نوشتار حاضر، ترجمه مقاله باسورث است.

۱. مقدمه:

در فصل چهارم کتاب الذخائر و التحف، نوشته قاضی ابوالحسن احمد بن الزبیر، فصلی که پذیرایی گرم و مجلل ترتیب یافته برای سفرایی مهم را توصیف می‌کند، روایتی طولانی درباره سفارتی از سوی امپراتور چین به نزد امیرنصر بن احمد سامانی در سال ۲۲۷/ ۹۳۱ وجود دارد (صص ۵۰ - ۱۳۹، ویرایش محمد حمیدالله، کویت، ۱۹۵۹). نویسنده، قاضی ابوالحسن شخصیتی کاملاً ناشناخته است و اطلاعات اندکی که ما از زندگی او داریم، برگرفته از کتابش است. به نظر می‌رسد که شیعه بوده و کارش را در خدمت آل بویه عراق و فارس آغاز کرده است، اما پس از تسلط سلجوقیان بر عراق و بازگشت تسنن به آنجا، به مصر فاطمی که جو [فکری] سازگارتی داشت، مهاجرت کرد. حمیدالله [مصحح کتاب]

حدس می‌زند کتاب الذخائر در تاریخ ۴۶۳/ ۱ - ۱۰۷۰ نگارش یافته است.^۱

تا وقتی که نسخه خطی منحصر به فرد مورد استفاده حمیدالله در ترکیه کشف شود، این کتاب تنها به واسطه اسنادهای نویسندگان مصری، مقریزی و غزولی، شناخته می‌شد. نویسنده کتاب الذخائر در خطط مقریزی مورد اشاره قرار نگرفته است، اما کتاب او در سخنان محمد بن المأمون البطایخی، وزیر فاطمیان در قرن دوازدهم، نقل شده است. پل کال (Pual Kahle) در نگارش مقاله خود درباره خزاین فاطمیان، مطالبش را جع به ابن الزبیر را از مقریزی به عاریت گرفته است.^۲

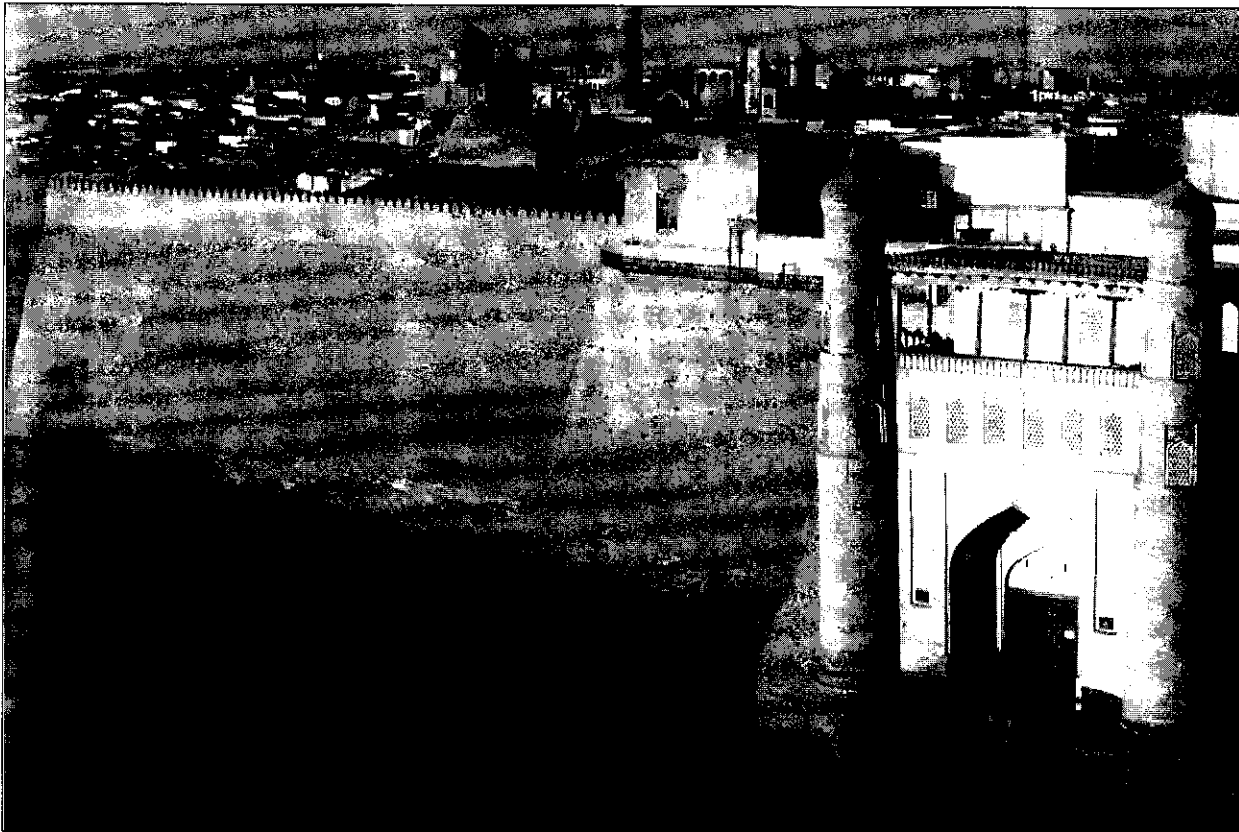
۲. متن قاضی ابن الزبیر:

روایت با توضیحی درباره شرایط سفارت چین آغاز می‌شود و با توصیف سراسر قلمرو سامانیان از مرزهای فرغانه تا حومه پایتخت آنها «بخارا» خاتمه می‌یابد.

«واقعه‌ای مشابه آن^۳ در ارتباط با نصرین احمد بن نوح بن اسدو سفارت امپراتور چین به نزد او در سال ۳۲۷ است، که در آن امپراتور پرداخت خراج ۲۷ سال گذشته و به رسمیت شناختن فرمانروایی امپراتور بزرگ را خواستار شده بود. از این گذشته، او را در صورت عدم تمکین به گسیل داشتن نیروهای نظامی تهدید کرد.

علت اصلی این بود که شخصیتی برجسته اهل نیشابور با افکارمادی گرایانه (رجل من الدهریه) از سوی نصر بن احمد به ارتداد آشکار و انکار خدا (الاحاد و التعطیل) متهم شده بود. به این دلیل او دستگیر و زندانی شد. ابوحفص احمد بن محمد بن حافظ بن الزبورغان، فقیه مشهور اهل بخارا که در امور دولتی مورد اعتماد امیر بود، از نصر بن احمد درخواست کرد که مسئولیت آن شخص را به او بسپارد تا از او درباره

بخارا، نمای کلی از ارک
بخارا و شهر قدیمی،
قرن ۶ تا ۱۹ میلادی



ممکن است از سوی
چینی‌ها تلاش‌هایی
جهت برقراری تماس
صورت گرفته باشد، اما
احتمالاً هر تلاشی در
جهت بکارگیری یک
لحن زورگویانه در
برابرعایا راه به جایی
نمی‌برد، نکته‌ای که در
حقیقت روایت‌هم بر آن
تأکید دارد

و داوطلبان (مطوَّعه) را گرد آورد و به همراه آنها به سمت ساحل رود (سیر دریا) حرکت کرد و از آنجا به خجند رفت. او نامه‌هایی با شرایط مشابه برای فرمانروایان و حکام اشروسنه و سمرقند نوشت. به [حکام] شاش، اسقجانب، سغد، فاراب و سمرقند نیز دستور داد که همهٔ اسب‌های آماده و بردگان نظامی (غلام) موجود خود اعم از، پیر و جوان را به بخارا بفرستند.

همچنین فرمانروای سامانی دستور داد همهٔ خانه‌های [بخارا] به رنگ‌های متنوع تزیین گردد. زرگر فراخوانده شد؛ تاج و تخت تشریفاتی او آراسته شد و دستور داد تاج بزرگی برایش ساخته شود. او به آنها سفارش ساختن چهل عصای سلطنتی را داد که هر کدام ترکیبی از طلا و نقره بود. نیز دستور داد تا سراسر تالار بار او با لوازم و پارچه‌های زربفت آویزان تزیین گردد. کل تالار به گونه‌ای ساخته شده بود که مانند فیروزه‌ای تابانک می‌درخشید. سپس دستور داد تا آنجا که امکان دارد زره، برگستوان و بازوبند زرانود جمع‌آوری کنند. او سپاه را مورد بازدید قرار داد و به فرمانده لشکر داوطلبان گفت که هر چه سلاح نیاز دارد از اسلحه‌خانه بگیرد و همین‌طور اسب‌های مورد نیاز را. اسب‌ها باید از همه مناطق جمع‌آوری می‌شدند.

وقتی که فرستاده‌ای از سوی حاکم سمرقند وارد آنجا شد، چگونگی حرکت خود از آن شهر را گزارش داد. نصر بن احمد به داوطلبان دستور داد که به سمت دبوسیه پیشروی کنند، جایی که محل ملاقات با آنها بود. تعداد این داوطلبان به چهل هزار سوار می‌رسید که همگی زره‌پوش بودند. زمانی که به روستایی بین دبوسیه و کرمانیه موسوم به اشروفانس^۵ رسیدند [آخرین روستا در ناحیه بخارا و اولین روستا در ناحیه سهل]، در آنجا امیر ارتش سغد را در حال همراهی فرستادگان چینی ملاقات کرد.

عقایدش بازپرسی نماید. او را در ساختمانی ویژه محبوس کرد و یک نگهبان برای مراقبت از او گماشت. اما یک‌شب، آن شخص با به کار بردن ترفندی به چین گریخت. در آنجا، نبوغ او امپراتور چین را تحت تأثیر قرار داد و او وزیر خود قرار داد و زمینهٔ پیشرفتش را فراهم کرد. او به اطلاع امپراتور رساند که اسلام در شرایطی ضعیف به سر می‌برد، به طوری که حتی با ایجاد اختلافی کوچک بین مردم، می‌تواند قدرت را در سرزمین‌های اسلامی به دست گیرد. و اطلاعاتی از این قبیل در اختیار او گذاشت.

متعاقب آن فرستادگان امپراتور چین به فرغانه رسیدند. این فرستادگان شامل چهار تن از دانشمندان سرشناس چینی بودند که به درایت، خردمندی و معرفت معروف بودند، و آنها به وسیله محافظانی شامل چهل مرد سوار همراهی می‌شدند. امپراتور چین نامه‌ای به نصر بن احمد نوشته بود که حاوی تقاضای پرداخت خراج ۲۷ سال گذشته و به رسمیت شناختن فرمانروایی او بود. اگر امیر تبعیت نمی‌کرد، در آن صورت امپراتور آن چنان نیروی نظامی گسیل می‌کرد که ملاپه‌داران آن در آستانه ورود به فرارود و انتهای آن در سرزمین چین بود! با وجود این که او چنین ظرفیتی نداشت، اما به هر حال به خود جرأت حمله به عراق و سرنگونی خلافت را داده بود. موارد خرافی (خرافات) دیگری از این قبیل نیز در آن نامه آمده بود.

مانک، حاکم فرغانه، طی [نامه‌ای] به نصر بن احمد دربارهٔ ورود فرستادگان، وظیفه و دلیل حضور آنها در قلمروش را توضیح داد. امیر سامانی در پاسخ نامهٔ مالک نوشت، «با آن‌ها با مهمان‌نوازی رفتار کنند»، برای هر یک لسی تازه نفس تهیه نمایند و یک غلام در اختیار هر کدام از آن چهار فرستاده قرار دهند. سپس سپاهیان منظم مستقر در فرغانه

درفصل چهارم کتاب الذخائر و التّحفة، نوشته قاضی ابوالحسن احمدین الزبیر، فصلی که پذیرایی گرم و مجلل ترتیب یافته برای سفرایی مهم را توصیف می‌کند، روایتی طولانی دربارهٔ سفارتی از سوی امپراتور چین به نزد امیرنصر بن احمد سامانی در سال ۹۳۱/۳۲۷ وجود دارد

در حالی که فرستادگان بر فراز بلندی ایستاده بودند و به دشت اشرو فانس می‌نگریستند، کل پهنهٔ جهان را به دلیل تابش نورخورشید بر برگستان‌ها و کلاه‌خودهای آنها [سپاهیان سامانی] درخشان یافتند. تقریباً ادراک خود را از دست داده و به منظره‌ای مهیب خیره شده بودند.

سپاهیان داوطلب با هم خوش و بش می‌کردند. فرستادگان به ابواحمدین عبدالواحد، فرمانده لشکر داوطلبان بخارا تسلیم شدند و او وظیفه همراهی آنها را به عهده گرفت. وقتی آنها به کرمانیه رسیدند، پرچم‌ها افراشته شده بود، فرستادگان با توجه به آنچه که می‌دیدند سراسیمه و ترسیده بودند. سربازان پیاده با تمام اسلحه‌هایشان از کرمانیه و ناحیه محصور شده خارج شدند. از آنجایی که دشت از اسلحه‌ها، بیرق‌ها و پرچم‌ها خالی شده بود، هیچ نقطه‌ای در دشت دیده نمی‌شد.

فرستادگان به مترجم خود گفتند، «از فرمانده سپاه بیوس» چگونه سرور شما توانسته همه اینها را فراهم کند، و پول مورد نیاز برای تجهیزات و سلاح سپاهیان از کجا تأمین می‌شود؟ مترجم سؤال را به احمدین عبدالواحد انتقال داد و او پاسخ داد «آنها اصحاب‌الاقطاع هستند»، ایالت‌هایی به آنها تفویض می‌شد، که از طریق آن، [قادر بودند] خود، خانواده و وابستگان‌شان را تأمین کنند، هزینه نگهداری اسب‌ها و اسلحه‌های خود را هم از این راه پرداخت می‌کردند. همچنین از درآمد این ایالات مازادی وجود داشت که می‌توانستند برای مقاصد تجاری و کمک به مستمندان به کار بندند. آنها تاکنون به صورت سپاهانی که به‌طور مرتب حقوق دریافت کنند [الاولیاء] درنیا‌مده‌اند و در بغداد «مرتزه» نامیده می‌شدند. فرستادگان سؤال کردند، «آیا سرور شما چنین سپاهی دارد؟» پاسخ داد، بله، در حقیقت او چندین سپه شیبه سپاه من در اختیار دارد. این سپاهیان به مثابه چوپان در برابر یک گله بزرگ گوسفند است، دریک کلام هم‌رتبه‌های من همچون چوپان هستند در حالی که سپاهیان حاکم مشابه گله‌های گوسفند هستند. آنها ناگهان با حالت تعجب بانگ برآوردند، آن شخص فرومایه‌ای که از اینجا به چین آمده بود ما را کاملاً اغفال کرد. اگر امپراتور ما می‌دانست که در کل سرزمین اسلام فقط یک لشکر نظیر این [لشکر] شما وجود دارد، هرگز به خود جرأت نمی‌داد که نام اسلام را بر زبان بیاورد؛ اما آن شخص سفله که از اینجا به میان ما آمد ما را فریب داد!»

سپس روایت با توصیف چگونگی عبور فرستادگان از کرمانیه به طوایس ادامه می‌یابد، پیاده نظام [سامانی] حتی بیشتر آنها را تحت تأثیر قرار داد. سرانجام در هفت فرسخی بخارا، سراسر راه باصوف سواره و پیاده‌نظام ردیف شده بود، همگی با برگستان‌ها و کلاه‌خودهای زرانود و با فرماندهان ارشدی [قواد] که سینه‌پوش‌های زرانود، برگستان‌های تبتی و پوشش‌های زرهی رنگارنگ بر تن داشتند.

آنها بخارا را در حال برپایی جشن دیدند، سراسر شهر برای پذیرایی از آنها آذین شده بود: «ابتدا تا انتهای شهر با خیمهٔ بزرگ زربفت و ابریشمین که انواع پارچه‌های گرانبه‌ای از آن آویزان بود، تزئین شده بود». بیرق‌های محله‌های مختلف بخارا به اهتزاز درآمدند. در حالی که تعداد

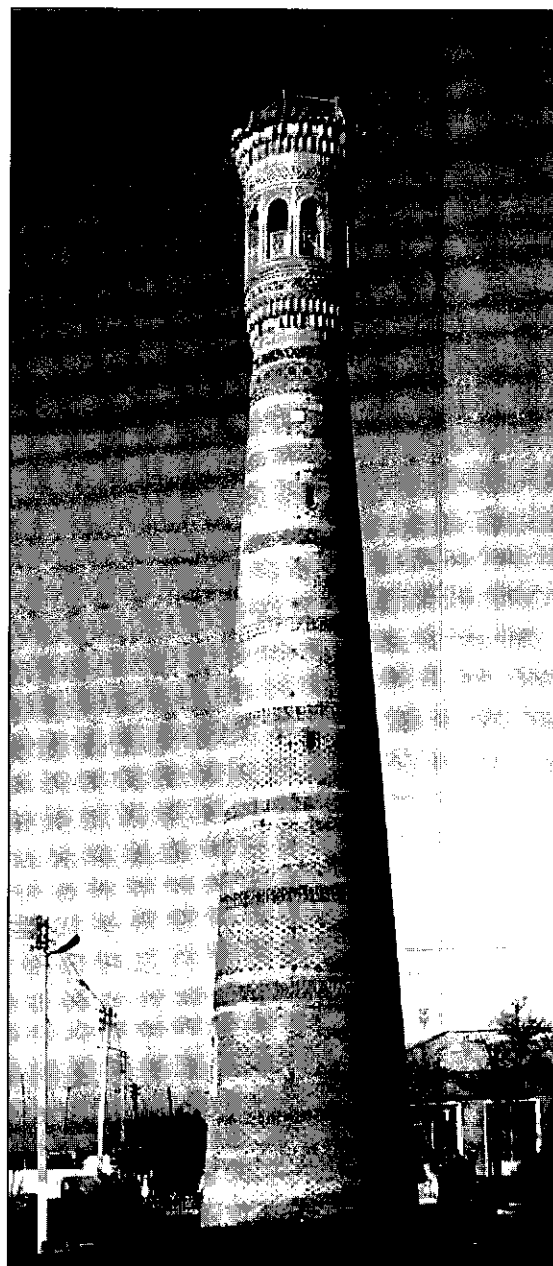
آنها به حدود ۱۷۰۰ می‌رسید؛ هر بیرق به وسیله دسته‌ای از عیاران محلی حمل می‌شد. این دسته‌ها هر کدام شامل ۲۰۰ تا ۱۰۰ نفر بودند. همه این بیرق‌ها جدای از پرچم‌های غازیان بخارا بود. فرستادگان در زمین همواری در کنار نهرالموالی^۱ با چهل تن از سرکردگان نصرین احمد (حُجّاب) برخورد کردند.

هر کدام از این حاجبان با هزار غلام ترک که همگی آنها لباس‌های ابریشمین براق (خفتان) و کلاه‌هایی از پوست سمور پوشیده بودند، همراهی می‌شدند؛ و پیشاپیش هر حاجب ده غلام باشمشیرها و کمربندهای زرین و گرزهای زرانود قرار گرفته بود، که همچون [قطعه] طلائی یکدست شده بودند. کنار آنها در امتداد جاده در هر طرف صد تن از مشایخ قرار داشتند، همگی سیاه پوش و به همراه خود شمشیرها و کمربندهایی از نقره سفید درخشان داشتند؛ بعد از آن ده شیخ دیگر در دو سمت تخت امیر نشسته بودند، آنها ردهای سفیدی [دراعه] پوشیده بودند.^۲ در این پذیرایی توأم با جشن نقش اصلی به وسیله «مریبان جانوران وحشی» (حُجّیات‌السباعه) اجرا می‌شد. در آنجا ده تن از این مریبان - هر کدام با پنج حیوان دست‌آموز (معلمه) - مجدداً در دو سوی مسیری که در امتداد آن فرستادگان در آستانه تختگاه امیر قرار داشتند، صف کشیده بودند. جانوران قلا‌ده‌ها و مچ‌بندهایی زرانود داشتند و در آنجا تیمارگران مخصوصی برای آنها بود (سباعون).

خود امیر، تاج بر سر با پوششی از جواهرات بر روی تختی زرین قرار گرفته بود. بالاپوش او (دوآج) از پر قرقاول تهیه شده بود که رویه‌بیرونی آن از ابریشم سیاه زربافت بود. در پایین بالاپوش، دو حیوان وحشی در حالت تعظیم تا حدودی نمایان بودند.

در حالی که فرستادگان مسیر حرکت خود را در بین انبوه‌سپاهیان زره‌پوش و حیوانات هراس‌انگیز باز می‌کردند، از هیچ تلاشی برای تحت‌تأثیر قرار دادن آنها دریغ نمی‌شد؛ فرماندهان نظامی به طور مرتب با شکوه تمام ظاهر می‌شدند، گویی که خود امیر بودند، و حیوانات هم‌زمان با عبور فرستادگان تحریک شده و از پشت‌سرشان نعره می‌کشیدند. در نتیجه آنها در اوج ترس ادراکشان را از دست داده بودند.^۳ در این حالت قادر به برقراری ارتباط با امیر نبودند نمی‌توانستند پاسخ او را دریافت کنند، آنها خسته شده بودند. آنها در اقامتگاه رسمی ویژه سفرا (دارالرسُل) اسکان داده شدند و تنها چهل روز بعد جرأت یافتند که مخاطب امیر گردند.

نصرین احمد پاسخی دندان‌شکن و تحقیر آمیز به امپراتور چین داد: «بدان ای فرومایه، من، تو و آدم‌های ترسو و ضعیف مثل تو یا سپاهیان و تسلیحات اندک [تو را] از یاد نبرده‌ام. تنها به خاطر خلیفه که دستور حمله را به من نداده است و [به خاطر] مذهبیم که به من اجازه آماده شدن برای حمله بدون دستور او را نمی‌دهد، محدود شده‌ام...». فرستادگان پس از یک پذیرایی گرم بازگشتند، از اینکه برای عبور از سراسر قلمرو امیر به همراه محافظی (خفیر) نیاز نبود، شگفت‌زده شده بودند. توضیح نهایی راوی این است که «همه این‌ها دلیلی بود بر اینکه امپراتور چین



مسلمان شود».

۳. بحث و نتیجه گیری:

در مورد وجه تاریخی این گزارش چه اظهارنظری می‌توان کرد؟ کاملاً واضح است که گزارش نمی‌تواند آنگونه که گفته شده مورد قبول واقع شود. این امر واقعیت دارد که لقب [فرزند آسمان] [غفور] مدت‌های طولانی در سرزمین‌های ماوراء تیانشان و پامیر به دلیل وابستگی‌شان به

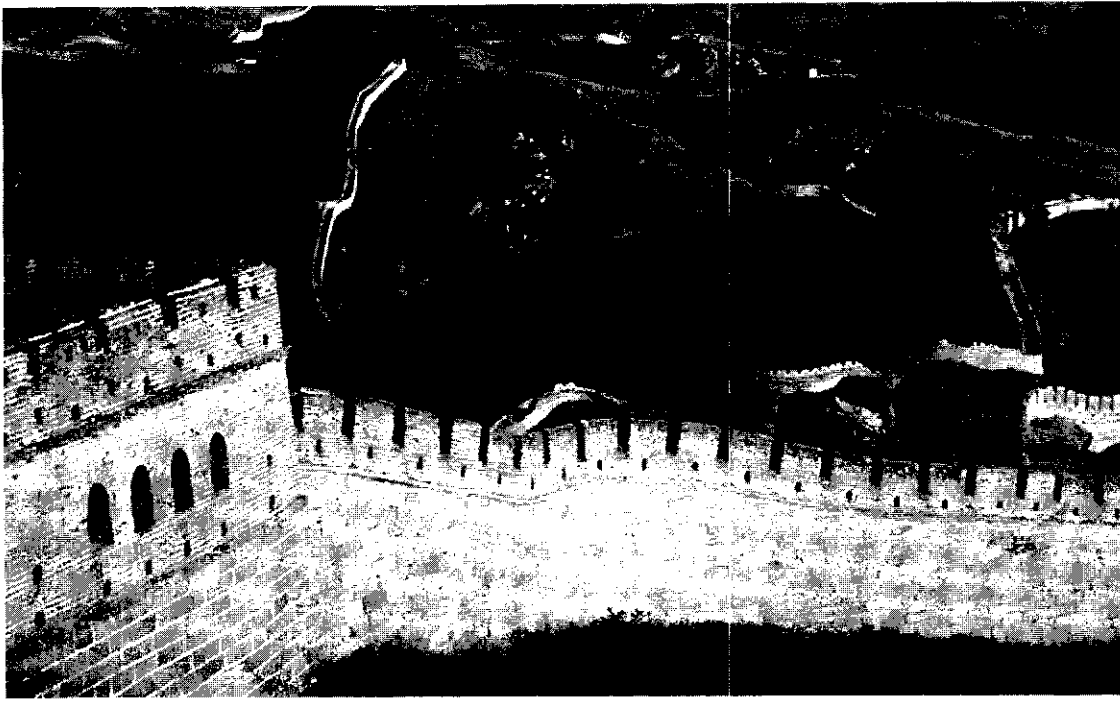
امپراتوری [چین] به کار می‌رفت، اما ظهور اعراب‌مسلمان در آسیای مرکزی و تأسیس پایگاه محکمی از قدرت اسلامی در برابر استپ‌های اوراسیا این ادعای چینی‌ها را از نظر تاریخی زیر سؤال برد. در سال ۷۵۱/۱۳۳ «زیادبن صالح» به طور قطع شاهزاده چینی کانو-هسیان-چیبه (kao - hsien - chih) را در نزدیک طراز شکست داد، و اگر چه برخی از بازماندگان ایرانیان و حاکمان پس از هیتالیت‌ها در فرارود و شرق افغانستان برای مدتی جهت تماس سیاسی با چین تلاش کردند، احتمال مداخله عملی چین در غرب بیش از این امکان نداشت. علاوه بر این، آن چیزی که تحت حاکمیت سلسله قدرتمند تانگ امکان نداشت، در دوره هج و مرج چین شمالی برابر با «سلسله‌های پنجگانه چین» که تا پایان عصر تانگ در ۹۰۶ ادامه پیدا کرد، غیر محتمل‌تر بود، و در آن دوره سفارت مورد نظر ما صورت گرفت (در سال ۹۳۹/۳۲۷). یک نفر حداکثر می‌تواند احتمال برخی تماس‌های سیاسی موقت با سامانیان را در این زمان بپذیرد. اعتبار و اهمیت سامانیان، در اوج قدرتشان در دوران سلطنت نصر بن احمد، باید از جاده‌های تجاری آسیای مرکزی تا شرق دور می‌رسید.

بنابراین ممکن است از سوی چینی‌ها تلاش‌هایی جهت برقراری تماس صورت گرفته باشد، اما احتمالاً هر تلاشی در جهت بکارگیری یک لحن زورگویانه در برابر رعایا راه به جایی نمی‌برد، نکته‌ای که در حقیقت روایت هم بر آن تأکید دارد.

بی‌گمان، یک گزارش از ارتباط دیپلماتیک میان یک حاکم چینی، حاکمی مستقر در مرزهای چین، و امیرنصر بن احمد در اختیار داریم. در نخستین رساله سیاح و نویسنده عرب، ابودلف مسعربن مهلهل، نویسنده چگونگی ورود هیتی از سوی پادشاه چین «قالین بن الشخیر» برای برقراری وصلت میان دو خانواده سلطنتی به بخارا را توصیف کرده است. امیر [سامانی] از دادن دختر به فردی کافر خودداری کرد، اما با ازدواج یکی از پسرانش با شاهزاده خانمی چینی موافقت نمود. هیت به سندابیل بازگشت، جایی که مارکوارت آن را با کان - سو (Kan - su)، پایتخت اویغورهای غربی یکی‌انگاشته است، و ابودلف، فرستادگان سامانیان [به همراه هیت چینی] را همراهی می‌کرد. ابودلف برای مدتی در سندابیل اقامت‌گزید و سپس به فرارود بازگشت. او براساس تجربیات مورد ادعای خود اولین رساله‌اش را در مورد مردمان ترکی که از سرزمین آنها عبور کرده بود نوشت.

درخصوص این واقعه یک رویدادنگاری غیردقیق را می‌توان استخراج کرد. ابودلف کمی پیش از سال ۹۴۳/۳۳۱ در بخارا بود. نسخه خطی رساله نخست [ابودلف] که در سال ۱۹۲۲ توسط الف ز. و. طوغان در مشهد کشف شد، حاوی جزئیات بیشتری است درباره اینکه امیرنصر پیش از ورود شاهزاده خانم [چینی] به فرارود درگذشته بود (در سال ۳۳۱/۹۴۳)، و او سپس با نوح بن نصر (۴۳-۳۳۱/۵۴-۹۴۳) ازدواج کرد. هیت سفارت توصیف شده توسط قاضی بن الزبیر در سال ۹۲۹/۳۲۷ اتفاق افتاده است، و فرمانروای خارجی مورد بحث، امپراتور چین بود؛ با

اعتبار و اهمیت
سامانیان، در اوج
قدرتشان در
دوران سلطنت
نصر بن احمد، از طریق
جاده‌های تجاری
آسیای مرکزی تا شرق
دور می‌رسید



نکته جالب، استفاده نویسنده از واژه «اولیاء» برای سپاهیان است که به طور مرتب موجب دریافت می‌کردند. در اینجا عنوان مرسوم «مرتزقه» بوده است، که نه تنها طبق گفته قاضی بن الزبیر، بلکه بنا به نقل صریح خوارزمی در دوره «عباسیان و آل بویه بغداد» نظام مرتزقه مرسوم بوده است، عمل پرداخت منظم حقوق به میزان سه بار در سال، یکی از رویه‌هایی بود که از طریق «دیوان خراسان» (دیوان مالی خراسان) ادامه پیدا کرد

سامانی، و از آنجا که ترک‌ها عالی‌ترین مقامات نظامی را در سپاه در اختیار داشتند، [چنین] انتظاری داشته باشد.

تأثیر شگرف سپهسالاران ترک بر دولت سامانی در نیمه دوم قرن دهم به خوبی دیده می‌شود. به هرحال در اوایل سال ۹۱۴/۳۰۱ غلامان نگهبان کاخ یکی از امیران، پدر نصرین احمد [احمد بن اسماعیل] را به قتل رساندند. به برکت توضیحات مفصل درباره اصطلاحات رسمی در فصلی از کتاب *مفاتیح العلوم خوارزمی*، به میزان نسبتاً زیادی اطلاعات راجع به «دیوان الجیش» در اختیار داریم.^{۳۳} هنوز اطلاعات ما درباره تجهیزات، تسلیحات و لباس سپاه سامانی اندک است؛ به غیر از جزئیات اندکی که گزارش نظام الملک درباره پیشه غلامان ترک در دیار سامانی در اختیار مقرر می‌دهد.^{۳۴}

ارزش واقعی داستان قاضی ابن الزبیر در نشان دادن اهمیت گروه‌های غازی و داوطلب سپاه سامانی است، که در نقاط سوق الجیشی شهرها و نواحی مرزهای شمالی امپراتوری قرار گرفته بودند، جایی که آنها به طور قطع همواره فرصت‌هایی برای جهاد علیه کفار به دست می‌آوردند؛ [همچنین] درباره لباس‌های مرسوم و سلاح‌های نگهبانان امیر آگاهی داریم. تصویری که به گونه‌ای بسیار قابل ملاحظه متعلق به دانش ما از غلامان کاخ غزنویان است، و درحقیقت آن هم از طریق منابع مکتوب و نقاشی‌های دیواری کاخ [لشکری بازار] نزدیک نبت فراهم شده است.^{۳۵} ما براساس توصیفات قاضی ابن الزبیر از لباس‌های فاخر سپاهیان سامانی، کمربندها، شمشیرها و گرزهای مرصع و طلاکاری شده آنها و نیز بین‌سازمان غلامان نظامی ویژه و تجهیزات و لباس‌های آنها با دوره غزنوی یک پیوستگی می‌بینیم. حیوانات وحشی که در بخشی از مسیر فرستادگان صف کشیده بودند، و تیمارگران آنها [سباعون]، نقش بارزی در روایت ارائه می‌نمایند، و در حقیقت عنصری تأثیرگذار در مسیر عبور آنها بودند. وجود آنها برای ما به هیچ وجه، نه در منابع ادبی و نه در منابع تاریخی دوره سامانی شناخته نشده است، اما مجدداً به نظر می‌رسد که این روش تا دولت غزنویان ادامه یافته است، این در صورتی است که گزارش قاضی ابن الزبیر در کتابش درباره فرستادگان خلیفه القادر به دربار

اینکه تاریخ‌ها با هم همخوانی ندارد، اما هر پادشاه مقتدری را که در مرزهای چین اقامت داشت به طور یقین می‌توان یک فرد چینی در نظر گرفت. به همین ترتیب کاملاً محتمل است که گزارش قاضی بن الزبیر دارای یک بخش موثق واقعیت تاریخی در درون خود باشد، یعنی هیئت اعزامی از سوی قالین بن الشخیر، اما در طول قرن‌های بعد به میزان قابل توجهی به آن شاخ و برگ داده شد.

باتوجه به آخرین جملات روایت، که نتیجه همه آن [وقایع] تغییر مذهب امپراتور چین بود، یک نفر تنها می‌تواند اظهار کند که در اینجا اشاره‌ای مبهم درخصوص گسترش اسلام در بین مردمان ترک زبان آسیای مرکزی و سرحدات چین و شاید در بین قرق‌لق‌ها (که احتمالاً قراخانیان که تاریخ تغییر مذهبشان به دهه‌های میانی قرن دهم باز می‌گردد از بین آنها بودند)، وجود دارد.^{۳۶}

نه، ارزش روایت بیشتر در اطلاعاتی نهفته است که در خصوص نیروهای نظامی سامانی بیان شده است. جزئیات نقشه‌نگاری سفر هیئت به بخارا آن چنان دقیق است که هرکسی تمایل می‌کند تا جزئیات نظامی را به گونه‌ای قابل اعتماد بپذیرد. به ویژه اینکه آنها با اطلاعات اندک موجود که درباره این موضوع در اختیار داریم، سازگارند.

آگاهی ما درباره سازمان نظامی سامانیان نسبت به آنچه که مادرباره سپاهیان قدرت‌های معاصر یا تقریباً معاصر دیگر همچون «خلافت عباسی»، آل بویه و غزنویان می‌دانیم، اندک است.^{۳۷} مامی دانیم که امیران سامانی دیوان‌های مرکزی خود، مانند سپاه را، مشابه عباسیان سازماندهی کرده بودند. سپاه سامانی در گسترش لشکرکشی‌های خود در مرزهای «دارالاسلام» به سوی فرغانه و نواحی طراز و اسفجانب؛ در نبرد با نیروهای مختلف دیلمی برای کنترل بر شمال ایران؛ و در جنگ مداوم در نواحی مرزی یا قبایل غارتگر استپی، یک سازمان نظامی قدرتمند بود. درست مانند سپاه‌هایی که در دوره خلافت عباسی در قرن نهم تشکیل یافت، هسته اصلی سپاه سامانیان را [نیز] غلامانی تشکیل می‌دادند که به امیر وابستگی قلبی داشتند. غلامان عمدتاً از ترکان بودند، یک فرد می‌تواند با توجه به اهمیت تجارت برده استپ‌های ترک نشین در اقتصاد فرارود

ارزش واقعی داستان قاضی ابن الزبیر در نشان دادن اهمیت گروه‌های غازی و داوطلب سپاه سامانی است، که در نقاط سوق الجیشی شهرها و نواحی مرزهای شمالی امپراتوری قرار گرفته بودند، جایی که آنها به طور قطع همواره فرصت‌هایی برای جهاد علیه کفار به دست می‌آوردند

کاملاً محتمل است که گزارش قاضی بن الزبیر دارای یک بخش موثق واقعیت تاریخی در درون خود باشد، یعنی هیئت اعزامی از سوی قالیبن بن الشخیر، اما در طول قرن‌های بعد به میزان قابل توجهی به آن شاخ و برگ داده شد

Lestrangle, The land of eastern caliphate (Cambridge, 1905), 462-3; W.Barthold, Turkestan down to the mongol invasion (London 1928), 96-9.

۵. به عنوان نام یک منطقه شناخته نشده است اما احتمالاً به یک مملکت بزرگ محلی در عصر طاهریان اشاره دارد. سهل بن احمد انداغونی که صاحب دارایی و روستاهای زیادی در این ناحیه بود، چنانچه در ترسخی:

The history of Bukhara, tr.R.N.Frye (Cambridge, Mass. 1954), 13,

و نیز بارتولد، پیشین، ص ۹۹.

۶. مانند جوی مولیان ترسخی و برخی شاعران سامانی همچون رودکی، که ترسخی آن را به صورت «جوی مولیان» توضیح داده است. (بنگرید به:

The history of Bukhara, tr.Frye, 280)

۷. این حقیقت که این مشایخ دارای اسلحه بوده‌اند ممکن است دلالت کند به اینکه شیخ در اینجا به معنای «سرباز کهنه کاربازنشسته» است.

۸. عربی دقیق آن خیلی واضح است: غشبه علیهم و الجشو

۹. بنگرید به:

H.A.R. Gibb, The Arab conquests in central Asia (London, 1923), 95-8; Barthold, Turkestan down to the Mongol invasion, 195-6.

10. V.Minorsky, Abū-Dulaf Mis'ar ibn Muhalhil's travels in Iran (circa A.D. 950), Cairo, 1955, 4-5, and idem, Encyclopaedia of Islam, Art. "AbūDulaf".

11. Barthold, op.cit., 254-6, and Pritsak, "von den karluk zuden karechaniden", Zeitschrift der Deutschen morgenländischen Gesellschaft, CI(1951, 293 ff).

۱۲. به طور کلی بنگرید به: فصل «سازمان نظامی اسلام» در کتاب زیر:

R.Levy, The social structure of Islam (Cambridge 1957), 407-57.

و برای مطالعات اختصاصی بنگرید به:

W.Hoernerbach, "Zur Heeresverwaltung der Abāsiden- studien über Abulfarağ Qudama: Diwan algaish", Deitslam, XXIX (1950), 257-90; Bosworth, "Ghaznavid military organisation", De rtslam, XXXVI (1960), 37-77,

برای متن خلاصه شده‌تر این مقاله بنگرید به:

Idem, The Ghaznavids, their empire in Afghanistan and eastern Iran 994-1040 [Edin burgh 1963], 98-128; and Idem, "Military organisation under the Bōyids of persia and Iraq", Oriens, XVIII-XIX (1967), 143-67.

۱۳. ویرایش فان فلوتن. (لیدن، ۱۸۹۵)، ۷-۵۶ و ۶-۶۴.

۱۴. سیاستنامه، فصل هفدهم، بارتولد، پیشین، ص ۲۲۷.

15. Bosworth, The Ghaznavids, their empire... ,994-1040, 104, 136.

16. Idem, "An embassy to Mahmud of Ghazna recorded in Qādi Ibn az-zubayr's kitabadh-dhakha'ir wa't-tuhaf", 405, 406-7.

۱۷. مفاتیح العلوم، ص ۶۶.

18. Bosworth, "Military organisation under the Bōyids of persia and Iraq", 148.

محمود غزنوی و نمایش حیوانات وحشی به عنوان بخشی از مراسم پذیرایی مورد قبول واقع شود.^{۱۶}

نکته جالب، استفاده نویسنده از واژه «اولیاء» برای سپاهیان است که به طور مرتب مواجب دریافت می‌کردند. در اینجا عنوان مرسوم «مرتزقه» بوده است، که نه تنها طبق گفته قاضی بن الزبیر، بلکه بنا به نقل صریح خوارزمی در دوره «عباسیان و آل بویه بغداد» نظام مرتزقه مرسوم بوده است، عمل پرداخت منظم حقوق به میزان سه بار در سال، یکی از رویه‌هایی بود که از طریق «دیوان خراسان» (دیوان مالی خراسان) ادامه پیدا کرد.^{۱۷}

استفاده مؤلف از واژه «اولیاء» به طور مستقیم از کاربرد آن نزد آل بویه به عاریت گرفته شده است، چرا که به نظر می‌رسد از این نقطه نظر خاص در هیچ جای دیگری به کار برده نشده است؛ اوایل زندگی او [ابن الزبیر] در دوره آل بویه استفاده‌اش از این [واژه] راتوجه می‌کند. در آثار نویسندگان آل بویه چون هلال الصابی و تنوخی، «اولیاء» به طور مرتب به امیر سپاهیان دیلمی، به عنوان تکیه‌گاه سلسله و والیان (والی)، جمع آن (اولیاء) مخصوص امیر نسبت داده می‌شد.^{۱۸}

پی‌نوشت‌ها:

* این مقاله از مأخذ زیر ترجمه شده است:

Bosworth, The Medieval History of Iran, Afghanistan and central Asia, variorum perints, London, 1977 (XXII, pp.1-13)

۱. برای اطلاعات کتابشناختی بیشتر بنگرید به:

Bosworth, "An embassy to Mahmud of Ghazna recorded in Qa-di Ibn az-Zubayr's kitab adh-dhakh 'air wa't-tuhaf", Journal of The American oriental society. LXXXV (1965, 404).

(و نیز بنگرید به مقدمه حمیدالله بر متن کتاب)

2. "Die Schätze der Fatimiden", Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, LXXXIX (1935), 329-62.

۳. بخش پیشین سفارتی را در سال ۹۱۷/۴۰۵ از سوی امپراتور بیزانس کنستانتین هفتم (بروفیرو جنبینوس) به نزد خلیفه المقتدر توصیف می‌نماید. (این سفارت موضوع مقاله‌ای شد، از سوی گ. استرنج با عنوان:

"A Greek embassy to Baghdad in 917 A.D." Journal of the Royal Asiatic society (1897), 35-45.

لسترنج در مقاله‌اش گزارش‌های به دست آمده از کتاب تاریخ بغداد را ترجمه کرده است؛ گزارش قاضی ابن الزبیر به گونه‌ای متفاوت است و شامل جزئیات بیشتری درباره هیئت [ارسالی] است.

۴. از قرار معلوم در گزارش‌های جغرافیایی از سفد و جاده‌ای که بخار او سمرقند را به هم متصل می‌کرد ذکری نشده است. رک: